

## معنویت انقلابی را گرامی بداریم!

این مبحث بسیار مهم را از پرسش ساده ولی بنیادی آغاز میکنم. پرسش از این قرار است که طبقات محکوم و بهره ده چگونه میتوانند به دگرگونی انقلابی مناسبات اجتماعی - اقتصادی دست یابند، در حالی که خود شان زیر سیطره ایدئالوژی طبقات حاکم ، یعنی ایدئالوژی حاکم در جامعه ، قرار دارند و جهان را از ورای آن می بینند؟ ایدئالوژی طبقات حاکم چنان تعبیری از وضع جامعه و زنده گی اجتماعی ارایه میدارد که هر گونه دگرگونی را ناممکن جلوه میدهد. پس راه برون رفت از این بُن بست کدام است؟ چگونه میتوان جهانی را تغییر داد که ابدیت آن در ذهنیتها نقش بسته است؟

برای درک بُن بست نامبرده باید سه گستره «زنده گی ذهنی» جامعه را از هم تفکیک کرد و هر کدام را در ویژه گی اش مورد مطالعه قرار داد:

۱- ایدئالوژی ؛ ۲- آگاهی انقلابی ؛ ۳- معنویت انقلابی.

### ۱- ایدئالوژی

ایدئالوژی مجموعه یی از تعبیرها، تعریفها، احکام و اندیشه هایی است که در جریان زایش ، تکوین ، تکامل و بالاخره حاکمیت یک طبقه حاکم به منظور توضیح و توجیه حاکمیت همه جانبه این طبقه بر طبقات دیگر ارایه میشود. این احکام ، تعبیرها و اندیشه ها از مواضع طبقاتی مطرح میشوند، نه از مواضع عینیت اجتماعی. بدین گونه **خاستگاه** و منشای ایدئالوژی در «**ذهنیت طبقاتی**» قرار دارد، نه در «**عینیت اجتماعی**». از همینجاست که میگوییم **ایدئالوژی تعبیر بازگونه واقعیت است به سود طبقات حاکم!** ایدئالوژی یک طبقه حاکم مناسبات اجتماعی - اقتصادی موجود را که به سود طبقه نامبرده است ، به حیث مناسبات جاویدان و حتی ملکوتی تبارز میدهد تا راه خطور هر گونه پرسش را در

ذهن زحمتکشان مسدود سازد. طور مثال وقتی میگویند که مردم افغانستان تحول نمی‌خواهند و جاویدانه پابند مناسبات سنتی مذهبی - قبیله‌یی - قومی اند، در واقعیت امریکی از احکام ایدیالوژی فرتوت حاکم در جامعه افغانی را ارایه کرده اند.

در این اواخر بخشی از به اصطلاح انقلابیون دو آتشه دیروزی که حتی در مقامات رهبری و کلیدی احزاب و سازمانهای «انقلابی» دیروز قرار داشتند، نیز همین موعظه را سر کرده اند.

ایدیالوژی حاکم پدیده خطرناکیست که به حیث یک «بیماری واگیرفکری» میتواند در برخی شرایط تاریخی (مثلاً در هنگام عقبنشینی یا شکست جنبش) حتی بخشهای گسترده جنبش انقلابی را در خود بپیچاند. در چنین شرایطی حراست از اندیشه های انقلابی و مقاومت در برابر ایدیالوژی حاکم به دوش بخش پیشتاز جنبش می افتد.

در اوضاع کنونی جهان که سرمایه داری میخواهد تمام سیاره خاکی را اشغال کند، ایدیالوژی بورژوازی جهانی و نیولیبرالیزم به حیث یک ایدیالوژی حاکم جهانی عرض اندام کرده است. در کشورهایی مثل افغانستان اگر از یکسو با ایدیالوژیهای حاکم قرون وسطایی مربوط جامعه افغانی سر و کار داریم، از سوی دیگر با ایدیالوژی نیوامپریالیستی جهان تک قطبی نیز مواجه هستیم. افشای ایدیالوژی بورژوازی جهانی اهمیت ویژه‌یی در این اواخر کسب کرده است، زیرا برخی از نیروهای چپ دیروزی را فریفته است. جلوه دادن راه انکشاف سرمایه داری به حیث یگانه امکان تاریخی برای کشور های انکشاف نا یافته (آنهم در مقام یک چانس تاریخی!) خوش باوران چپ دیروزی را چنان به خود مجذوب کرده است که دیگر حتی از کار برد مفاهیمی چون سوسیالیزم، چپ، انقلاب و غیره ابا میورزند.

بدینگونه در افغانستان مسأله بر سر برون شدن از سایه سنگین دو نوع ایدیالوژی حاکم ارتجاعی است: یکی خودی؛ دیگر بیرونی یا جهانی.

برخیها میگویند که چون مناسبات تولیدی سرمایه داری در افغانستان وجود ندارد، پس ایدیالوژی بورژوایی نیز در این جامعه وجود ندارد. این حکم ممکن چند دهه پیش صحیح بوده باشد، ولی امروز در شرایط حاکمیت جهانی سرمایه، صحت خود را از دست داده است. در کشور های به سرمایه داری نرسیده جهان امروز، حاکمیت ایدیالوژی بورژوایی جهانی سریعتر از حاکمیت مناسبات تولیدی سرمایه داری استقرار مییابد.

## ۲- آگاهی انقلابی

آگاهی انقلابی به آن روند شناخت اطلاق میشود که پرده های غبار آلود ایدئالوژی را از هم می دزد (یعنی سوء تعبیر ها و احکام نا درست و ذهنیت گرایانه ایدئالوژی را مورد نقد بنیادی قرار میدهد) و به حقیقت زنده گی اجتماعی و موقعیت آدمهای مشخص در مناسبات اجتماعی دست می یابد. به بیان دیگر، آگاهی انقلابی همزمان دو کار را انجام میدهد: هم به حقیقت مناسبات اجتماعی - اقتصادی دست می یابد و هم کاذب بودن احکام ایدئالوژی طبقات حاکم را افشا میکند. بدین گونه این آگاهی انقلابی هم جنبه ایجابی دارد (حقیقت را آشکار میسازد) و هم جنبه سلبی یا انتقادی دارد (ایدئالوژی را افشا میکند).

برای رسیدن به چنین «آگاهی اجتماعی» دو راه مشخص در برابر یک فرد قرار دارد :

- یا در زنده گی روز مره خود به حیث یک انسان زحمتکش بهره کشی ، استبداد و فاجعه محکومیت را لمس میکند و از عینیت زنده گی خود یعنی از موقعیت مادی خود در جامعه ، به این حقیقت وقوف پیدا میکند که مورد استثمار و ستم قرار دارد. در این روند ، انسان زحمتکش از عینیت به ذهنیت میرسد؛ از موقعیت استثماراری خود به درک استثمار میرسد و از آنجا به آگاهی انقلابی موقعیت اجتماعی خود دست مییابد. پیمودن این راه تا کنون برای تمام زحمتکشان همزمان میسر نشده است . این راه بستر طبیعی درک آگاهی طبقاتی است ، ولی همیشه در تاریخ چنین واقع نشده است.

- راه دیگری که به آگاهی انقلابی میرسد ، راهیست که توسط آگاه ترین روشنفکران طی میشود: **حصول آگاهی انقلابی از وضعیت استثماراری انسان زحمتکش** . در این روند ، روشنفکر بر بنیاد فرهنگ عمومی خویش و با تحلیل علمی واقعیت جامعه به درکی نایل میشود که **حقیقت اجتماعی** را بر ملا میسازد. در اینجا آگاهی علمی اجتماعی به حیث یک عنصر ذهنی به سوی **موضوع بررسی خود** (یعنی همان عینیت وضع استثماراری زحمتکشان ) حرکت میکند. یا به دیگر سخن ، **روشنفکران انقلابی به سوی زحمتکشان جامعه میروند**. آگاهی انقلابی خارج از طبقه زحمتکش به سوی طبقه زحمتکش سیر میکند تا تمام طبقه زحمتکش را از وضعیت استثماراری اش آگاه سازد. در تاریخ معاصر جنبش کارگری این نوع دوم آگاهی انقلابی ، شکل عمده تکوین آگاهی انقلابی بوده است . وقتی لنین میگفت که آگاهی انقلابی از خارج طبقه کارگر به این طبقه گذار میکند، منظورش همین شکل دوم تکوین آگاهی یا شعور انقلابی بوده است. این شکل دوم کدام پدیده تصادفی در تاریخ

مبارزات طبقاتی نبوده، بل به حیث راهی از تبارز و تکوین شعور اجتماعی طبقات محکوم در قشر روشنفکر، یک عنصر ساختاری شعور اجتماعی توده‌ها است.

آگاهی انقلابی اصل بنیادی هر گونه تحول انقلابی جامعه است، زیرا یگانه وسیله بیست که توده‌های زحمتکش را از زیر ایدیالوژی حاکم برون میبرد و امکان گذار به یک جامعه دیگر را توضیح میدهد. در مفهوم «آگاهی انقلابی» منظور ما از صفت انقلابی این است که آگاهی یا شعور نامبرده نفی مناسبات اجتماعی - اقتصادی را مطرح میکند و راه رسیدن به این نفی را در وجود یک جامعه بدون طبقات، یعنی بدون مالکیت خصوصی بر وسایل تولید و مبادله، نشان میدهد. نباید «انقلابی» را همیشه مترادف «مسلحانه» انگاشت، بدون آگاهی انقلابی، طبقات زحمتکش برای همیشه زندانی ایدیالوژی طبقات فرادست باقی میمانند و در پراتیک زنده‌گی خود نمیتوانند به تحول اقتصادی - اجتماعی - سیاسی نایل شوند. وقتی **کائوتسکی** (و به دنبال وی **لنین**) تصریح کرد که بدون تیوری انقلابی، جنبش انقلابی نامقدور است، همین مسأله را در نظر داشت.

دستیابی به منسجم‌ترین آگاهی انقلابی (یعنی شعور نقاد و ضد ایدیالوژی طبقات حاکم) مستلزم یک **اسلوب علمی تحلیل و توضیح** است. بانیان جهانبینی نوین، این اسلوب را در نحوه نگرش ماتریالیستی از تاریخ و تدوین تفکر دیالکتیک ماتریالیستی در اختیار روشنفکران و نماینده‌گان آگاه طبقات محکوم قرار دادند. جهانبینی مارکسیستی پنجره بیست که ما را به سوی افقهای آگاهی انقلابی رهنمون میشود. اما طرد این جهانبینی به مثابه وداع گفتن با این افقهاست. رفقا و دوستانی که با سهل‌انگاری یا تحت تأثیر یورش ایدیالوژی نیولیبرالیستی این حقایق را مردود می‌شمارند، خود را از عرصه آگاهی انقلابی برون میکنند. برون ماندن از عرصه آگاهی انقلابی یک پیامد دارد و آن صحنه گذاشتن بر ایدیالوژیهای حاکم است. آنان نباید تعجب کنند که در چنین حالتی در «موقف ارتجاع» قرار گرفته‌اند. با تأسف آنان خود، خود را در چنین موقعیتی قرار داده‌اند؛ آنگونه که سوسیال - دموکراسی خود را در موقعیت مجری برنامه‌های بورژوازی برای گول زدن کارگران قرار داده است.

\*\*\*

«نهضت آینده افغانستان» بر بنیاد همین تحلیل علمی، نوزایی و نوسازی جنبش انقلابی افغانی را از گستره آگاهی انقلابی آغاز کرد. سازمانی که فاقد سلاح تیوریک و علمی باشد به

درد خلق نمیخورد. ما نیازمند چنان تشکلی هستیم که آگاهی انقلابی را وسیله پیوست خود با توده های زحمتکش بسازد و از این طریق راه را برای **احراز هژمونی جنبش چپ باز کند** آنانی که مبارزه انقلابی را صرف به احراز قدرت سیاسی خلاصه میسازند و هزار نیرنگ مقوله یی و واژه یی را به کار میبرند تا مبارزان سر خورده افغان را به تکرار فاجعه دعوت کنند، در واقعیت امر اهداف دیگری را سوای اهداف مرامی زحمتکشان دنبال میکنند! فروپاشی شوروی و به دنبال آن فروپاشی حزب - دولت دموکراتیک افغانستان نشان داد که داشتن «**هژمونی اندیشه یی**» در جامعه تعیین کننده تر از احراز قدرت سیاسیست. لنین بر آن بود (میشود به «دولت و انقلاب» وی مراجعه کرد) که با احراز وسیله سیاسی یعنی دولت میشود تسلط بینش زحمتکشان را سریعتر ساخت. تجربه شوروی نشان داد که رسمی شدن مارکسیزم به حیث ایدئولوژی دولت شوروی به هیچوجه به معنای دست یافتن به **هژمونی نبود.**

«نهضت آینده افغانستان» بر بنیاد تجارب سوسیالیزم دولتی و احزاب انقلابی جهان ، مفهومی را زیر نام «**تشکل اندیشه یی**» ارایه کرد که در آغاز مورد پرسشهایی از سوی رفقای دیروزی ما قرار گرفت. اینک پس از سه سال و اندی ، این مفهوم تمام بار تیورک خود را برای جنبش انقلابی افغانی ارایه میکند. تشکل اندیشه یی یعنی دستیابی به یک بینش مشترک انقلابی برای ایجاد یک سازمان بزرگ برای زحمتکشان افغانستان ؛ سازمانی که بتواند هژمونی سیاسی - اندیشه یی را در جامعه احراز کند.

به جای تسلیم شدن به یورش تبلیغاتی ارتجاع ملی و جهانی ، ما باید به یک ضد حمله وسیع اندیشه یی علیه ایدئولوژیهای حاکم در جامعه افغانی و ایدئولوژی نیوامپریالیستی سرمایه جهانی پردازیم!

به جای زندانی شدن در ایدئولوژیهای ارتجاعی ، ما باید به اشاعه و گسترش آگاهی انقلابی و نقاد پردازیم.

حالا شماری از باز مانده های سر خورده جنبش چپ ، **نوعی تقسیم وظایف** را میان سازمانهای چپ مطرح میکنند. به این معنی که «نهضت آینده» به حیث یک سازمان انقلابی وظایف گذار به سوسیالیزم را به عهده داشته باشد و سازمانهای دیگر از قبیل «نهضت میهنی» وغیره ، تنها وظایف تحقق تحولات عام دموکراتیک و انکشاف را. طرح این تقسیم وظایف به حیث شکل جدیدی از ایدئولوژی ارتجاعی ، چنین وانمود میکند که چون زحمتکشان افغانستان آماده پذیرش اندیشه های انقلابی نیستند، پس باید راه میانه یی بین «**ارتجاع**»

و «انقلاب» دست و پا کرد. استدلال طراحان این بینش این است که حاکمیت سیاسی ارتجاع جهادی بی بنیاد است و بازمانده های ح.د.خ.ا. میتوانند همراه با لایه های میانه رو ارتجاع در شکل جدید سازمانی پا به عرصه سیاست بگذارند و مشمول «وضعیت سیاسی» گردند و از آنجا به احراز قدرت سیاسی توفیق حاصل کنند و بعد ، وظایفی را انجام دهند که ح.د.خ.ا. در به سر رسانی آنها ناکام مانده بود!عجبا! مثل این است که ما اصلاً ظرفیت درک تجارب شکستهای خود را نداریم! شکست ما به خاطر نا درست بودن اهداف و آرمانهای ما یا ضدیت زحمتکشان افغانستان با این آرمانها نبود ، بل به خاطر **پراتیکی بود که در یک وضعیت نا مساعد ملی و جهانی ، تصمیم گیرنده گان جنبش را به بیراهه کشانیدند .** به جای وداع گفتن با آن آرمانها باید آن پراتیک سیاسی را مورد ارزیابی نقادانه قرار داد و پراتیک جدیدی را در انطباق با استراتژی جنبش در پیش گرفت . مسأله به هیچوجه بر سر تقسیم وظایف نیست که بخشی تحقق اهداف استراتژیک جنبش را به عهده گیرند و برخی وظایف ریفورمیستی را. در اینجا با صراحت تکرار میکنم : عمده ترین وظیفه نیروهای بیدار و انقلابی افغانی **آگاه ساختن زحمتکشان و مظلومان از وضعیت تاریخی شان در یک نظام مبتنی بر استثمار و استبداد است.** ما کاری به کاخهای قدرت پوشالی ، آنهم زیر چتر امپریالیزم امریکا ، نداریم . باید در گام اول خلق را از سایه ایدئالوژی فرتوت قرون وسطایی بیرون کشید . تغییر شکل دستگاه حاکمیت ، نه تنها کار ما را بهتر نمیسازد ، بل برخی از نیرو های مترقی را به بیراهه میکشاند. این تقسیم وظایف نه ، بل عدم درک وظایف اساسی جنبش است. این برخورد ذهنی راه را برای حاکمیت پا برجای سرمایه جهانی در افغانستان هموارتر میسازد.

از سوی دیگر ، ایجاد یک سازمان مجهز به جهانبینی انقلابی به مفهوم آن نیست که ما فوراً گذار به جامعه بدون طبقات را در دستور روز قرار میدهیم. بر عکس ما توضیح میدهیم که یک سازمان مستحکم ، یکپارچه و آگاه که میکانیزم های تداوم تاریخی خود را دارد و هدف استراتژیک خود را رفع هرگونه استثمار و استبداد بر انسان مطرح کرده است، در شاهراه پیشرفت و اعتلای خود مسایل سیاست عملی و اهداف کوتاه مدت و تاکتیکی را **بهتر و مؤثر تر** به سر خواهد رساند. تنها چنین سازمانی که از پابرجایی ، استحکام و انسجام اندیشه یی بر خوردار باشد، قادر خواهد بود دیگر نیروهای مترقی را در اطراف خود متحد بسازد. ایجاد یک سازمان سیال و فاقد استراتژی (از گونه «جبهه ملی پدروطن» ) ، فاقد انسجام فکری و اصولی که از بازمانده های چپ گرفته تا برخی از جهادیان را در خود احتوا کند، هیچگونه مؤثریت تاریخی برای زدودن استثمار و ظلم نخواهد داشت . ولی اگر این

سازمان اهداف دیگری به جز برهم زدن نظام استثماری داشته باشد ، در آن صورت وجود یا عدمش مربوط به نیروهای انقلابی نمیشود! طراحان چنین نهضتی راه خود را عملاً از راه نیروهای جانبدار طبقات محکوم جدا میکنند.

\*\*\*

پس از این که دومبحث **ایدیالوژی و آگاهی انقلابی** را به طور مؤجز مورد بررسی قرار دادیم ، اینک یک مسأله مشخص را برمی گزینیم و آن را از هر دو دیدگاه مورد تحلیل قرار میدهیم . یکی از مهمترین مسایلی که افغانستان و بیش از پنجاه کشور «کمترین انکشاف یافته» (۱) با آن مواجه اند، **مسأله انکشاف** است.

گفته میشود که برای برون رفتن کشور های نامبرده از فقر ، راه دیگری به جز **انکشاف** وجود ندارد. ولی این انکشاف چیست که به حیث کلید حل مسایل نا دارترین بخش بشر پیش کشیده شده است؟ معمولاً عمده ترین شاخصی که برای انکشاف یک کشور مطرح میگردد ، «میزان تولید ناخالص ملی» است.

برای افزایش تولید داخلی نزدیکترین راه «سرمایه گذاری» است. انباشت سرمایه داخلی در چنین کشورها به سطحی نیست که بتواند تکافوی راه اندازی چرخ تولید را بکند. پس یگانه راه همانا سرمایه گذاری خارجیست . سرمایه گذاری خارجی به دوشیوه ممکن است : یا از طریق وامهای خارجی (دولتها ، صندوق بین المللی پول و بانک جهانی ) به دولتهای کشور های نامبرده ، یا از طریق سرمایه گذاری مستقیم خارجی.

در هر دو صورت تحقق «ریفورمهای » زیر در کشور های وامگیرنده به حیث **شرایط اساسی** تحویل وام یا سرمایه گذاری مستقیم شرکتهای خارجی مطرح میگردد:

- ایجاد بازار آزاد،

- عدم مداخله دولت در تعادل بازار و آزادی صادرات و واردات (تجارت خارجی آزاد)،

- استقرار دموکراسی لیبرال به حیث ساختار سیاسی دولت.

با به سر رساندن این «ریفورمها» ، سرمایه گذاری خارجی (چی مستقیم ، چی از طریق دولت) باعث افزایش سریع تولید کالا های صنعتی و پیداوار زراعتی شده ، کشور را از فقر به سوی انکشاف رهنمون میشود. این همان نسخه بیست که از سوی « بانک جهانی» و

«سازمان جهانی تجارت» برای برون رفتن از فقر مطرح می‌گردد. در طرحهایی که در این اواخر از سوی برخی از بازمانده های ح.د.خ.ا. ارایه شده است، نیز همین نسخه را مییابیم. ازدیدگاه ما نسخه فوق الذکر در شکلی که ارایه شده است، از پرداخته ها و فرآورده های ایدیالوژی نیولیبرالیستی بورژوازی جهانی و سازمانهای خدمتگزار آن (بانک جهانی، سازمان جهانی تجارت، صندوق بین المللی پول و غیره) است. اینک ما آن نسخه را از دیدگاه شناخت انقلابی مورد بررسی و نقد قرار میدهیم تا «هسته حقیقت» را از «پوشش دروغین ایدیالوژیک» آن جدا سازیم:

نخست از همه، خود مفهوم «انکشاف» را مورد بررسی قرار میدهیم، چون این مفهوم به **خودی خود**، مسأله فقر را نمیتواند حل کند. در واژه انکشاف، چیزی کمبود است: **انکشاف چی؟** انکشاف چی، دربستر کدام مناسبات اقتصادی - اجتماعی؟ انکشاف کدام پدیده انتزاعی محض نیست که برون از مادیت و روابط اجتماعی مطرح شود.

در الگویی (مدلی) که از سوی سرمایه جهانی ارایه شده، منظور از انکشاف، همانا انکشاف تولید در چوکات مناسبات سرمایه داریست. شرایط برای سرمایه گذاری در کشورهای انکشاف نیافته امروز بربنیاد روند تکوین و انکشاف سرمایه داری در اروپای سده های ۱۸ و ۱۹ مطرح شده اند. استقرار موکراسی لیبرال در کشور های انکشاف نیافته صرف به خاطر آن مطرح شده است تا راه را برای احراز قدرت توسط بورژوازیهای ملی فراهم سازد که در روند انکشاف سرمایه داری از بالا (یعنی توسط تزریق سرمایه خارجی در اقتصاد داخلی) شکل میگیرند. سرمایه گذاری از طریق دولت (به کمک سرمایه های خارجی به صورت قرض) باعث ایجاد قشری میشود که به آن «بورژوازی اداری» یا «بورژوازی بیروکراتیک» میگویند (بورژوازی بیروکراتیک شوروی با چی ساده گی به طبقه جدید سرمایه داران روسیه تبدیل شد!). آنانی که در بازمانده های جنبش چپ افغانی بازار آزاد، سرمایه گذاری خارجی و انکشاف نیولیبرالی و غیره را مطرح میکنند، **لابد تعلق یافتن به چنین طبقه یی (بورژوازی بیروکراتیک) را هدف خود قرار داده اند!**

**پیامد سرمایه گذاری سرمایه جهانی در کشور های نادار همانا انکشاف مناسبات تولیدی سرمایه داری در این کشور هاست.** پس مفهوم انکشاف یک مفهوم ایدیالوژیک است که انکشاف سرمایه داری را در خود پنهان میدارد. این بود در باره مفهوم انکشاف. حال نقد مان را با تحلیل کردن **روند انکشاف نامبرده** و پیامد های آن برای توده های مردم دنبال میکنیم:



سرمایه گذاری در کشور های فقیر میتواند چند هدف را دنبال کند:

۱- یابه منظور استفاده از ارزان بودن دستمزد در بازار کار این کشورها ، واحد های تولیدی را از بخش های مرکزی (متروپول) سرمایه جهانی به این کشورها انتقال میدهد. سرمایه به جای پرداختن مثلاً ۱۵۰۰ دالر معاش ماهانه به یک کارگر اروپایی ، صرف ۵۰ تا ۱۰۰ دالر به یک کارگر جهان فقیر میپردازد و تمامی یا بخش عظیم تولیدات واحدهای نامبرده را دوباره به متروپول یا دیگر مناطق جهان انتقال میدهد. سرمایه با این عملکرد خود ، کارگران مراکز سرمایه داری را توسط نیروهای کار پرولتاریای نوحاسته و ژنده پوش جهان فقیر از کار برون کرده ، به حاشیه جامعه سوق میدهد و همزمان ارزش اضافی هنگفتی را به جیب می اندازد. کسانی که از این نوع سرمایه گذاری حمایت میکنند، در واقع به طبقه کارگر مراکز سرمایه داری ضربه میزنند.

۲- سرمایه گذاری برای به دست آوردن مواد خام اولیه و انتقال آنها به مراکز تولیدی جهان ؛ اگر این بخش سرمایه گذاری از یکسو بخشی از نیروی کار داخلی را در جهت استخراج معادن یا زرع مواد خام به کار می اندازد ، از سوی دیگر ثروتهای بالقوه کشور های نادار را به کمترین قیمت به تاراج میبرد (وضعیت روسیه امروز نمونه بارز این نوع سرمایه گذاریست).

۳- هدف دیگر میتواند تولید کالا های مصرفی برای بازار داخلی این کشورها باشد. در این صورت به هر پیمانہ یی که ساحة تولید کالا های مصرفی افزایش می یابد ، بخشهای گسترده یی از مولدین کسبه کار که از طریق تولید صنایع دستی معیشت زنده گی بخور و نمیر خود را فراهم میساختند، از عرصه تولید برون رانده میشوند و به حیث حاشیه نشینان جدید جامعه ، به صفوف بینوایان می پیوندند. در عرصه زراعت عین پدیده رخ میدهد: صنعتی شدن زراعت توسط مالکین سرمایه دار بخشهای عظیم دهاقین و مزدوران زراعتی را از عرصه تولید برون رانده به ارتش بیکاران مبدل میسازد که به سوی شهرها سرازیر خواهند شد.

تنها آن بخشی از جامعه از کالا های مصرفی جدید بهره خواهد گرفت که یا قبلاً قدرت خرید آنها را داشتند ، یا تازه از طریق حصول بخشی از ارزش اضافی تولید شده در صنایع داخلی ، توان خریدن آنها را پیدا میکنند(بورژوازی نوپا ، بورژوازی اداری و اقشار متوسط) . در افغانستان امروز کم نیستند کسانی که در طول جنگ ۲۵ ساله ، ثروتهای هنگفتی در بدل «خدمات خاص» شان به قدرتهای منطقه یی و

جهانی به دست آورده اند . پیمانۀ پولهایی که همین اکنون در بازار داریهای غیرمنقول کابل رد و بدل میشوند، نمایانگر سطح بالای قدرت خرید ثروتمندان جدید افغانستان است!

بدین گونه سرمایه گذاری مستقیم خارجی در کشور های انکشاف نیافته پیامد های زیر را باخود دارد:

**الف** - باعث ایجاد یا تقویت بورژوازی این کشورها شده مواضع اقتصادی و سیاسی آنرا برای تداوم نظام سرمایه داری استحکام میبخشد؛

**ب** - نادار ترین بخش زحمتکشان را از عرصۀ تولید برون رانده به لشکر بینوایان و حاشیه نشینان جامعه مبدل میسازد،

**ج** - بخشهایی از کارگران مراکز سرمایه داری را که در عرصه های تولید ساده صنعتی (که سطح بلند مهارت فنی و علمی را ایجاب نمیکنند) مشغول اند، به اردوی بیکاران سوق میدهد.

پس افزایش «عواید سرانه ملی» ، افزایش «تولید ناخالص ملی» ، افزایش صادرات و دیگر شاخصهای سرمایه داری پدیده هایی اند که افزایش فقر کتله های عظیم انسانی را کتمان میکنند. انکشاف از بالا و از بیرون یعنی افزایش فقر و بدبختی توده های خلق!! آگاهی انقلابی وظیفه دارد تا نیروهای مترقی و پیشرو را از دامهای ایدئولوژیک نیوامپریالیزم مطلع سازد.

تا اینجا به نقد بینش بورژوازی از انکشاف پرداختیم (همان جنبه بی که آن را جنبه **سلبی** یا انتقادی نام گذاشتیم)؛ اینک به جنبه دومی این آگاهی ، یعنی جنبه **ایجابی** آن میپردازیم و انکشاف را از دیدگاه نیرو های انقلابی و متعلق به دنیای کار مورد بررسی قرار میدهیم.

نخست برگردیم به تعریف انکشاف. بر عکس انکشاف از بالا و از بیرون ، باید انکشاف را از پایین هرم اجتماعی و از درون کشور مطرح کرد. از این دیدگاه انکشاف ، افزون بر شاخصهای «عاید سرانه» و «تولید ناخالص ملی» باید شاخصهای مشخص زنده گی آدمها یعنی شاخصهای «سطح کیفی زنده گی» لایه های گسترده مردم را نیز احتوا کند. ملل متحد در همین راستا یک شاخص ترکیبی را به نام « شاخص انکشاف بشری» مطرح کرده است که سه عنصر ترکیبی دارد:

- عاید سرانه ،

- طول عمر،

- میزان با سوادان.

تنها با در نظر گرفتن این سه شاخص، کشورهای ناروی، استرالیا و کانادا مقام اول را از نگاه «انکشاف انسانی» احراز میکنند، در حالیکه از نگاه عاید سرانه مقامهای سوم، دوازدهم و شانزدهم را دارند.

تفاوت میان کشورهای در حال انکشاف بسیار بارزتر از این است. ویتنام و پاکستان عین عواید سرانه را دارند در حالی که شاخص «انکشاف انسانی» در ویتنام ۶۸ درصد و در پاکستان ۴۹ درصد است (۲).

از دیدگاه ما باید شاخصهای دیگری را به شاخص ترکیبی ملل متحد افزود تا بتوان واقعاً از یک شاخص جدی «انکشاف انسانی» حرف زد. بطور مثال باید میزان اشتغال زنان و ترکیب ملیتی - قومی کارمندان را (برای سنجش تبعیض جنسی و تبعیض ملی) در عرصه های تولیدی، فرهنگی و خدمات در نظر گرفت و غیره.

همزمان با وضع کردن یک شاخص واقعیتنمای انکشاف انسانی، باید مناسبات اجتماعی - اقتصادی حاکم و نظام سیاسی را نیز مورد بررسی قرار داد. انکشاف زمانی مؤثر خواهد بود که خود مؤلدين بر سرنوشت کار و تولید خود حاکم باشند و به طور مستقیم زنده گی سیاسی و اجتماعی کشور را به عهده داشته باشند. انکشاف از پایین زمانی امکان خواهد داشت که از یکسو واحد های تولیدی براساس مالکیت دسته جمعی خود مؤلدين به وجود آید و از سوی دیگر نوع جدیدی از همکاری بین المللی بین لایه های مؤلد جوامع فقیر و بخشهای آگاه مردمان کشورهای انکشاف یافته برقرار گردد. اشکال مشخص این نوع همکاری بسته به وضع مشخص هرکشور تبارز خواهند یافت، ولی در کل میتوان گفت که **تجارت یا مبادله عادلانه** بین واحدهای تولیدی نامبرده و کشورهای انکشاف یافته زمینه عینی همکاری نوین را فراهم میسازد. واحد های تولیدی در بدل فرآورده های خویش، آن تکنالوژیها و ابزار تولید را از کشورهای انکشاف یافته وارد میکنند که پاسخگوی نیازهای مشخص شان باشند. اقدام جدیدی که در این اواخر زیر نام «تجارت متعادل» در مراکز سرمایه داری از سوی جنبشهای پیشرو ضد سرمایه داری (مانند سازمان بین المللی «اتک» ATTAC و سازمانهای دهقانی) راه افتاده است، نوید بخش است؛ در این اقدام، مردم تشویق میشوند تا فرآورده هایی را از کشورهای در حال انکشاف خریداری کنند که توسط واحدهای تولیدی متعلق به خود مؤلدين تولید شده اند، نی توسط شبکه های منطقه یی

شرکتهای چند ملیتی . تنها همکاری فنی و مالی بر اساس مناسبات عادلانه اقتصادی ضامن انکشاف انسانی در جوامع فقیر است.

وظیفه نیروهای آگاه و انقلابی انتقال دادن این بینش است به اقشار زحمتکش جامعه تا خود سرنوشت انکشاف عادلانه زنده گی خود را به دست گیرند. نی یاری رساندن به استقرار انکشاف غیر عادلانه سرمایه داری در چوکات جهانی شدن نیولیبرالی آن!

### ۳ - معنویت انقلابی

**آگاهی انقلابی از طریق افراد مشخص** ، مجهز به جهانبینی انقلابی ، به زحمتکشان انتقال مییابد. این پدیده زمانی روی میدهد که افراد آگاه ذهنیت کلی انقلابی را با فردیت ویژه شخصی خود گره بزنند. تمام کسانی که از بهره کشی و استبداد آگاه میشوند، به انقلابیون مبدل میشوند! عنصر دیگری ، در کنار آگاهی انقلابی ، در شخصیت افراد انقلابی وجود میداشته باشد که آنرا «معنویت انقلابی» نام گذاشته اند. یک انسان آگاه و نقاد زمانی انقلابی میشود که میخواهد در پراتیک دگرگون ساختن جامعه به سود انسان زحمتکش شرکت کند. چنین انسانی اراده فردی خود را با یک اراده دسته جمعی تاریخی - اجتماعی گره میزند. از فردیت خود به سوی گروه انقلابی گام میگذارد و خود به حیث یک عنصر ترکیبی «گروه انقلابی» کیفیت جدید اجتماعی کسب میکند. از سوی دیگر شاید یک مبارز انقلابی به تمام شناخت و تیوری انقلابی دست نیابد، ولی با داشتن «معنویت انقلابی» به حیث یک ویژه گی شخصیتی ، میتواند در پراتیک انقلابی فعالانه شرکت کند. در جامعه امروز افغانی «نی گفتن» به سیطره سیاه ترین نیرو های سیاسی - نظامی - ایدئولوژیک و «نی گفتن» به هر گونه دستگاهی که زمینه استقرار حاکمیت امپریالیزم را در کشور فراهم میسازد ، از مشخصات شخصیت انقلابیست.

در شرایط کنونی مبارزان پیگیر افغان فرصت یافته اند تا باری دیگر ، آگاهی انقلابی را با معنویت انقلابی گره بزنند و در نتیجه یک اراده جمعی نوین را در وجود یک سازمان بزرگ انقلابی به وجود آورند و راه برای برون رفتن از وضع موجود بازکنند.

### پینویسها:

۱- ملل متحد در سال ۱۹۷۱ «کشور های کمترین انکشاف یافته» را به حیث فقیر ترین بخش جهان سوم چنین معرفی کرد: عاید سرانه ملی کمتر از ۹۰۰ دالر در سال و داشتن کمتر از ۷۵ میلیون باشند . در جریان ۲۵ سال اخیر تعداد این کشور ها از ۲۵ به ۴۹

افزایش یافته است. یعنی وضع زنده گی فقیر ترین کشور ها نسبت به ربع سوم قرن گذشته بسیار بد تر شده است!!

ارقام ذیل وضع تکانهنده این کشور ها را نشان میدهند:

عاید سرانه در مجموع ۴۹ کشور ( که دارای ۶۵۰ ملیون باشنده اند) در سال ۱۹۹۷ بالغ بر ۲۳۵ دالر بود؛ طول عمر پایین تر از ۵۱ سال؛ میزان میرایی کودکان بیش از ۲۰ در صد ؛ تنها ۰/۴ درصد صادرات جهان به سوی این کشورها صورت میگردد. سرمایه گذاری مستقیم خارجی در اینکشور ها یک در صد تمام سرمایه گذاری مستقیم خارجی جهان است.

۲- مراجعه شود به :

«جهانی شدن سرمایه» ، نوشته Claude Manzagol ، انتشارات Armand Colin

پاریس ، اپریل ۲۰۰۳ ص ۱۸۱.

بر گرفته از شماره ۱۸ نشریه آینده (میزان ۱۳۸۲)

[www.ayenda.org](http://www.ayenda.org)